اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

قبل از اين­که وارد بحث بشويم و استمرار بحث يک دو سه نکته راجع به بحث­های سابق يک توضيحاتی به ذهن من لازم بود گفته بشود عرض بشود خدمت عزيزان، اولاً يک بحثی را ما هی گفتيم نمی­خواهيم بگوييم از زبان ما پريد که اين مثلاً دعای سمات يک مثلاً آثار کذا دارد و از خط غلو به ما رسيده عرض کردم من چون اين را سابقاً کراراً عرض کردم مراد ما از خط غلو نه به اين معنای که مثلاً مفضل يا محمد ابن سنان در سند هستند از خط غلو انحرافی چون عرض کرديم خط غلو انحرافی دو ريشه اساسی در انحراف دارند يکی آن­های که آن­های مدعی الوهيت ائمه و صفات الهی و اسماء الحسنی و الی آخر و يکی هم کسانی که ترک عبادات می­کردند ترک نماز ترک روزه و به اصطلاح ترک واجبات و اتيان به محرمات اين­ها را چون سابقاً خيلی توضيح داديم ديگر تکرار نمی­کنم در اين کتاب کشی می­گويد عياشی می­گويد از عياشی راجع به فلانی پرسيدم فقال من در وقت نماز اين را نديدم و انما يعرف الغلات باوقات الصلوات در وقت نماز می­شناسيم که اين جزو غلو هست يا نه؟ می­گويد من وقت نماز با او نبودم ببينم می­خواند نماز يا نه؟ و موارد ديگری که عرض کردم ديگر نمی­خواهم تکرار کنم ليکن يک غلو اصطلاحی سياسی آن­ کسانی که مثلاً دنبال تأسيس حکومت اهل بيت بودند و معتقد بودند که ما بياييم حکومتی را بر مبانی اهل بيت بنا بکنيم و مخصوصاً که در طول تاريخ تدريجاً فرض کن مثلاً خوارج که ضد اهل بيت بودند هی برای خودشان در مناطق مختلف حکومت­های بر پا کردند بعد از خوارج زيدی­ها مثلاً در ايران در طبرستان خود زيد صد و بيست همين ايام صفر است اوائل سفر قيامش بود و شهادتش آن وقت در سال دويست و پنجا يعنی صد و سی سال بعد اولين حکومت زيدی در طبرستان درست شد اسماعيلی­ها مثلاً در سال صد و پنجا مثلاً صد و چهل و پنج وفات اسماعيل شروع کردند به مسائل حالا احتمالاً صد و شصت، صد و هفتاد به تشکيل قضايای حکومتی و در سال دويست و نود و هفت،

س: در مصر

ج: در مصر به حکومت رسيد البته در جای ديگر هم قدرت داشتند در خراسان داشتند در همين مناطق مثل قم و اين­ها مثل يمن داشتند شمال آفريقا داشتند،

س: قائنات

ج: متفرقات، نه قائنات آن­ها اسماعيلی­های ايران اند اصلاً اسماعيلی­های ايران خيلی بعد از اسماعيلی­های مصر اند اسماعيلی مصر دويست و نود و هفت است اسماعيلی قائنات چهار صد و هشتاد و سه است اصلاً کلاً فرق می­کند يعنی صد و هشتاد و شش سال فاصله دارد با اسماعيلی­های مصر نه فرقه­های اسماعيلی در يمن بودند در خراسان بودند اما تشکيل دولت نداده بودند دولت­شان در مصر دويست و نود هفت به اصطلاح تأسيس شد و در ايران هم اولين بار به اسم حکومت به اصطلاح شيعی هم در بغداد سه صد و سی و چهار يعنی اين تفکر که مثلاً ما بياييم با همان فرهنگ اهل بيت وضع جامعه را اداره بکنيم غرض اين موجود بود خب عده­ای هم طبعاً دنبال اين برنامه بودند، خب طبعاً هر برنامه­ای برای خودش يک لوازمی دارد خصوصياتی دارد و عرض کرديم عده­ای از افرادی را که متهم به غلو اند در اصطلاح ما الآن حتی مثل سهل ابن زياد ما به حسب اعتقاداتی که داريم نه آن مسائل کفر آميز را نسبت به ائمه داشتند نه ترک نماز می­کردند البته عرض کردم چندبار به مفضل نسبت داده شده که نماز نمی­خوانده اما فکر می­کنم جعل باشد دروغ باشد شأن ايشان اجل است از اين­ حرف­ها، ديگر توضيحات اين مطالب را چون خيلی جاها عرض کردم ديگر نمی­خواهم تکرار کنم، يک وقتی ما می­گوييم غلو يعنی همين غلوی اصطلاحاً آمده عرض کرديم در اين مصادری که ما الآن داريم مرحوم شيخ طوسی تقريباً متوسط است، خيلی تند نيست عليه اين خط، شيخ نجاشی از ايشان تقريباً تندتر است يعنی انصافاً رو بخش کتاب شناسی به اثری که اين خط غلو رو کتاب و تأليفات داشته اين نکته مهم اين است چون عرض کردم در زمان نجاشی کسی که نمی­خواست پشت سر خط غلو نماز بخواند يا پيش آن طلاق بدهد پيش مفصل ابن عمر نه کسی می­خواست طلاق بدهد زنش را نه می­خواست نماز بخواند اين­ها نظرشان روی ميراث علمی بود يعنی امثال نجاشی نظرشان رو ميراث علمی است و عرض کرديم انصافش اين است که همين طوری که نجاشی دارد ميراث خط غلو نقيح نيست انصافاً احتياج به تأمل دارد نه آن تندی­های ابن غضائری، باز ابن غضائری خيلی تند است نجاشی را اگر شيخ را کند بگيريم نجاشی متوسط است شيخ طوسی هم کند است اين برخوردی که با خط غلو دارند و طبيعتاً خط غلوی که آن وقت رسماً به اسم شيعه مطرح بود که غلو سياسی بود همان خلفای فاطمی مصر بود که اين سه بزرگوار هرسه در زمان همين الحاکم بامرالله بودند اين اولين خليفه فاطمه مصر است که هم نسبتاً قبل از سن بلوغ خليفه شد يازده سالش بود هم خيلی تأثيرگذار شخصيت خاصی داشت در ميان اسماعيلی­ها که يک جناح از اسماعيلی­ها قائل به الوهيتش شدند که از اين خداست، از غلو سياسی هم رد کردند به غلو عقايدی رسيدند و در زمان او بود که علمای بغداد را خليفه بغداد جمع کرد و به اصطلاح محضری نوشتند نامه­ای نوشتند که اين­ها به حساب ملحد هستند دين ندارند و اين­ها از اولاد حضرت زهراء نيستند دروغ می­گويند نسب­شان دروغ است، اين محضر

س: محضر يعنی استشهاديه

ج: استشهاد، هست متنش موجود است،

س: استشهاديه

ج: بلی خيلی هم قشنگ است البته من سابقاً نقل می­کردم هشتادتا چون چندجا ديده بودم هشتاد تا از علمای بغداد امضاء کردند اما چون متن کار متن اين محضر در کتاب عطاء ملک جوينی آمده تاريخ چهانگشا متنش را به عربی آورده چهار صد و سه است به نظرم به نظرم چهار صد و سه باشد تاريخ هم دارد سال چهار صد و سه چون الحاکم بامرالله چهار صد و يازده حالا می­گويند کشته شد، آن­های که طرفدارهايش بودند می­گفتند به آسمان رفت خدا بود و عروج کرد گفته شده خواهری داشته از اعمال ايشان نارضی بوده بالاخره يک وسيله­ای می­کند که می­رود به عنوان صيد ترورش می­کنند، حالا به هر حال بالاخره چهار صد و يازده ايشان دو سال قبل از شيخ مفيد يعنی همزمان با ابن غضائری پدر که می­شود همان چهار صد و يازده بالاخره تشريف می­برند عالم خودشان اين محضر در کتاب تاريخ عطاء ملک جوينی آمده چون آن مقلب است به الامام المنصور اين­جا هم نوشته المخزول المخزول حاکم مصر را چهار صد و سه، البته اسمای که اسم برده هفت هشت­تا بيشتر نيست نمی­دانم حالا من چرا يک­جای ديدم هشتاد نفر نمی­دانم يا اشتباه از من است چه است؟ نمی­فهمم به هر حال خود من هم نمی­دانم به هر حال در آن­جا اسم می­برد که اين­ها تأييد کردند ايشان از اولاد حضرت زهراء نيست و اين­ها دروغ می­گويند و عرض کرديم بعد از اين هم اين امام رويانی معروف شافعی­ها که هم در فقه کتاب دارد هم در اصول آرائش مطرح است ايشان اصلاً گفت اين­ها ملحد اند و عنوان ملاحده را آن در آورد اين­ها معلوم معروف شدند به عنوان ملاحده که بعد هم خود اسماعيلی­ها ايشان را ترور کردند همين امام رويانی، نوشتند امام شهيد الشهيد رويانی شهيد رويانی به خاطر به اصطلاح تکفيری بود الحادی بود که به اسماعيلی­ها نسبت داد آن­ها هم ترورش کردند علی ای حال اين­ کتاب­ها در اين زمان تقريباً نوشته شده و ترور فاطمی­ها عرض کردم در اول نهج البلاغه دارد اخافوا غيلة الفاطميين اسماعيليين وقتی پدر سيدرضی می­گويد تو چرا موافقت نکردی که نفی نسب بکني، گفت اخافوا غيلة اسماعلي، می­ترسم من را ترور کنند خيلی عجيب است ايشان متوفای چهار صد و شش است يعنی همان زمان­های که محل کلام ماست گفت می­ترسم که می­گويند پدرش گفت احمق تو اين اسماعيلی­ها چند هزار فرسخ با تو در مصر فاصله دارند از آن­ها می­ترسی از خليفه بغداد که بيخ گوشت است نمی­ترسی، خب اين جوری خليفه بغداد ناراحت شد که چون آخر يک شعری دارد که

0: 9

مصر خليفة الفاطمی، آن تأييد کرد که اين­ها فاطمی هستند گفت تو ورداشتی نوشتی که اين­ها فاطمی هستند خليفه نقد کرده، گفت می­ترسم که من ترور کند گفت آخر تو از او می­ترسی از اين­که در بيخ گوشت است از اين نمی­ترسم بعد هم گفت آن قصيده را من نگفتم به من نسبت دادند اما معروف است مال ايشان است می­گويد به من نسبت دادند قصيده مال من نيست به هر حال يک اجمال قصه را من چون اين بحث خط غلو خيلی بحث می­خواهد من هم الآن نه حال دارم نه فرصت دارم نه وقتی ما برای اين بحث است فقط اشاره­ای می­خواستم به اين جهت بکنم که برخورد علمای ما با اين خط غلو مختلف بود يکنواخت نبود بعضی­ها تند بودند خيلی مثل تقريباً تندترين­شان ابن غضائری است نجاشی هم نسبتاً تند است و اين­ها اشکال­شان عرض کردم اشکال­شان در ميراث­های علمی­شان است، خود من هم بعد از تحقيقات و سر و صدا و بررسی­ها انصافاً اشکالات مرحوم نجاشی را به حق می­دانم انصافاً مقيد به قواعد تحديث نيستم، خوب دقت کنيد مقيد به قواعد تحديث نيستم نمی­گويند مثلاً جه جوری همين کتاب صحيفه حمام ابن منبه را يک کسی از اين يمنی­ها پيشش خوانده حالا می­خواهيد بياوريد عبارت را می­گويد اين عبارت را خواندم ايشان ديگر حتی ابروي­هايش روی چشمش بود پيره مرد شده بود خود حمال نصف کتاب را برای من خواند نصف ديگر را من بر او خواندم يعنی اين دقت کار، نصف را آن بر من خواند خب آن دقيق­تر می­شود مؤلف کتاب نصفی را من بر او خواندم بعد هم می­گويد نفهميدم کدام نصفه را من بر او خواندم کدام نصفه را او، می­خواهم ببينم دقت کرديد مراد از قواعد تحديث اين دقت­ها در قواهد تحديث اين­ها را مراعات نمی­کردند فرض کن از مثلاً همين شخصی که در اينجا هم اسمش هست محمد ابن سنان می­گويد اينهای که من برای شما روايت کردم کتب اشتريته من السوق همه اين­ها وجاده است من از بازار خريده بودم خوب دقت کرديد، اين­ها می­گفتند وقتی کتب باشد لا اقل بگو وجدت فی کتاب، اما ايشان به جای وجدت می­گفت عن فلان، خب چرا می­گويي عن فلان می­گفت خب من نگفتم سمعته گفتم عن فلان، اين می­ساز با وجاده يا به عبارت معروف­تر که اين عبارت الآن به اصطلاح در حوزه­های ما علمی شده عنعنه مساوقبا اتصال است يا اعم از اتصال است عرض کردم کراراً چيزی نزديک در کتب ما کمتر اين بحث از قديم مطرح شده، در کتب اهل سنت خيلی مطرح شده خيلی هم اقوال دارد يعنی خيلی­ها قائل­اند اقوالی را که من ديدم در کتب اهل سنت نزديک نود و پنج درصدشان مساوق با اتصال است، عنعنه يعنی من شنديم از آن، ليکن يک چهار پنج درصدی هم می­گويند نه اعم از اتصال حالا شايد محمد ابن سنان نظرش اين بوده که من گفتم عن، و عنعنه اعم از، اين مشکل ندارد خب مبنای حديثی خودش است ما اصطلاحاً بهش می­گوييم عدم مراعات قواعد تحديث قواعد تحديث را به کار نبردی، در همين کتاب کشی مواردی دارد از کتاب اين به اصطلاح يکی هست که ازش نقل می­کند جبرئيل ابن احمد فاريابی، مثلاً ابتداء می­کنم به اسم، چندجای ديگر هم دارد که وجدت فی کتاب، در حقيقت ايشان جبرئيل ابن احمد را نديده کتابی جبرئيل ابن احمد دارد به نام مفاخر اهل البصرة والکوفه ايشان کتاب پيشش بوده بعض جاها هم دارد بخطه، نسخه خطی منحصر به فرد است ظاهراً حتی نجاشی از اين کتاب خبر نمی­دهد ظاهراً ديگر اين کتاب زمان نجاشی شايد از بين رفته بوده، مثلاً نسخه منحصر به فرد پيش کشی بوده از بين رفته، چون می­گويد وجدت، خيلی جاها هم اسمش را می­آورد جبرئيل ابن احمد اول اقتداء می­کند با اين­که نکته، ما می­­دانيم که با شواهد فنی که داريم ايشان مستقيم از جبرئيل ابن احمد نقل نمی­کند ايشان از دو راه يا از کتابش به نحو وجاده نقل می­کند يا از عياشی عياشی شاگرد جبرئيل است لذا اگر گفت جبرئيل ابن احمد احتمال دارد از کتابش باشد احتمال دارد عياشی عن جبرئيل ابن احمد دقت کرديد اين را ما می­گوييم متساهل در حديث دقيقاً بيان نمی­کند که آيا از کتاب مستقيماً به نحو وجاده گرفته يا از ديگری گرفته می­خواهيم حالا شواهدی را عرض بکنيم خيلی زياد است و طبعاً اين يکی از عواملی بوده که در مراحل بعدی حديث کاملاً تأثيرگذار بوده اين طور نبوده که تأثيرگذار نباشد آن وقت اين خط غلوی که ما الآن عرض می­کنيم انصافش اين طوری است و لذا من اين توضيح را عرض بکنم اين آقايونی که تازه تو حديث وارد می­شوند وقتی می­گوييم اين مثلاً دعای سمات لحن يهودی دارد و مثلاً در سند غلات اند خيال می­کنند مثلاً نستجر بالله اين دعای مال يهودی­ها بودند مفضل ابن عمر گرفته اين را به امام صادق نسبت داده از يهودی­ها، خب اين­که خيلی مفتضح است اين کذب مفتضح اين­که اصلاً در تصور ما احتمالش در حق مثل محمد ابن سنان و مفضل ابن عمر نيست، می­گوييم آقايون که يک مقدار تازه اين کار می­شوند لذا گفتم من يک توضيح مختصر مثلاً فرض کن ممکن است اين جور بوده محمد ابن سنان يک کتابی را به نام مفضل در بازار ديده خريده بعد آن نوشته قال مفضل سمعت اباعبدالله يقول يا عن ابی عبدالله مفضل عن ابی­عبدالله که اين روز جمعه بعد از ظهر جمعه اين دعا را بخوان، خب آن­هم که به نحو وجاده نقل کرده شرائط را هم مراعات نکرده نوشته عن المفضل پس اين در حقيقت ممکن است آن نسخه اصلاً کلاً جعلی باشد اصلاً مفضل آن حرف را ننوشته باشد دقت کرديد اصلاً ممکن است اصلاً مفضل آن مطلب را ننوشته يک کسی ورداشته خطاط نوشته فرستاده بازار فروش خب اين­که امکان دارد ديگر، امکان هم دارد که مفضل از يکی يهودی­ها در همان کوفه بوده اطراف کوفه بوده شنيده بعد رفته خدمت امام صادق گفته آقا يهودی­ها همچو دعای می­کند امام فرموده دعای قشنگی است اشکال ندارد بخوان، اين نيامده اين نکته را توضيح بدهد دقت کرديد اين قواعد تحديث يعنی اين، روشن شد

س: بلی

ج: آن وقت می­گويد عن ابی­عبدالله بايد چه می­گفت می­گفت سمعت اين دعا را از يک يهودی عرضت علی ابی­عبدالله فقال نعم لابأس مثلاً اين مقدمه را حذف کرده گفته عن ابی­عبدالله لذا خود ما هميشه عرض می­کنيم وقتی ميراث خط غلو می­آيد توقف می­کنيم نه اين­که رد می­کنيم، با شواهد ديگر بررسی می­کنيم نگاه می­کنيم شواهد مختلفی مخصوصاً در شيعه چون در شيعه به خاطر اين­که اين روايت يک فتره­ای مال قدمای اصحاب است بعد مال متأخرين اصحاب است بعد مال متأخري متأخرين مسالک مختلف راه­های مختلف می­توانيم تقريباً به دست بياوريم که آيا اين­ها که اين حديث را قبول کردند يا نکردند؟ روی شواهد چه شواهدی اين کار شده چه شواهد نشده تازه اين حديث دعای سمات را من خودم يک چند سالی مقيد بودم هر روز جمعه می­خواندم سفر هم بودم می­آوردم می­خواندم حالا البته مدتی است ديگر اصلاً مستحباب را ترک کرديم، تازه مثلی که ترک شده، و الا حديث يعنی دعای قشنگی است ليکن مضمونش با تفکر،

س: يهودی

ج: ها! و اين اصولاً کسی که قرآن را مخصوصاً من يک وقتی فکر می­کردم که يک صفحه قرآن را بنويسيم يک صفحه هم از تورات بگذاريم بلا اشکال معلومات زيادی که در تاريخ انبياء و غير انبياء در تورات هست بعينها در قرآن اين­ هم سرش اين است که خط انبياء يکی است نه اين­که نکته­ای است که از آن گرفته­اند اصولاً خط انبياء يکی است و انبياء هدف­شان اين بوده که اگر نبی سابق که تشريف بردند امت ايشان بعدی­ها تحريفی کردند آن­ها را تصحيح بکنند رسول­الله هم مهيمناً علی الکتاب انزلنا اليک الکتاب، که قرآن مهيمن بر همه کتب است، درست­هايش را نقل کرده خراب­هايش را هم رد کرده و اين مشکل خاصی ندارد که حالا فرض کنيد يک دعای وارد بشود از امام صادق که يک ريشه­های به اصطلاح تفکرات يهودی داشته باشد،

س: استصحاب شرايع سابقه هم که

ج: حالا آن استصحاب که جای خودش آن بحث ديگری است غرضم من وقتی عرض کردم که مثلاً يک رابطه، اين دعا اجمالاً الآن از، حتی احتمالاً ما بعض موارد احتمال عکس می­دهيم که اصلاً شايد اين يهودی چون امام صادق مدتی در کوفه بودند او از امام صادق گرفته، اصلاً آمده گفته آقا يک دعای بدهيد که مناسب با شأن ما امام فرموده باشند، بعد هم به مفضل گفته من اين را از امام، الآن در اين کتاب­های که اسم رسائل جابر است در يکی از اين کتاب ايشان يک دعای دارد دعای الفلاسفه بياوريد مختار رسول­الله عن جابر ابن حيان، دعاء الفلاسفه يا صلاة الفلاسفه هيچ کس از علمای اين دعا را نقل نکرده، دعای دو سه صفحه هم هست يک نماز طولانی هم دارد خيلی به نظر من دو سه ساعت ده يازده رکعت است هرکدام نمی­دانم ده بار صد بار توحيد و حمد و اين­ها خيلی عجيب است اذا زلزلت من هميشه­اش را خواندم در اين مختار رسائل از يک کتابی به نام الميزان الصغير که منسوب است به جابر و در کتابخانه ملی پاريس است ظاهرش اين است که نسخه منحصر به فرد است از آن­جا نقل می­کند خيلی بعدها يکی از رفقاء نگاه می­کرد می­گفت يکی از سنی­ها هم اين را پخشش کردند در يکی از اين مجلاتی،

س: دعای فلاسفه

ج: دعای فلاسفه از امام صادق چون اين اصلاً نيامده در ادعيه ما کلاً نيامده دقت می­فرماييد خب نقل کرده از امام، الآن مثلاً همين عمل ام داود خب عمل ام داود اساساً سه نفر از بزرگان حله مرحوم آقای به اصطلاح ابن طاوس علامه و آن يکی ديگر ابن العطائری است که يک مختصری از،

س: ابن نما

ج: نه ابن نما آن­که مختصری از مصباح شيخ دارد

س: ابن عطائقی

ج: ابن عطائقی بلی چاپ شده، آن وقت در کتاب ابن جوزی با سند آورده آن سند واضح است مجعول است سند خيلی حکم هم کرده به وضعی، همين دعای نه دعا ام داود معذرت می­خواهم صلاة ليلة رغائب، نماز ليلة الرغائب را سيد ابن طاوس خب علامه در مختصری که بر مصباح دارد اصلاً از آن راه نرفته ابن العطائقی به نظرم يا ابن طاوس يا ابن عطائقی همان سند عامه را دارند، بلی آقا

س: سيد ابن طاوس سند عامه است اجازه بنی زهره

ج: در اجازه بنی زهره علامه در اجازه بنی زهره سند عامه را دارد و ليکن ابن عطائقی هم دارد اما سند ندارد علامه رحمه الله در کتابی اسم کتابش هم اين­که

س: منهاج

ج: منهاج تلخيص مصباح شيخ در آن­جا می­گويد روی عمر ابن شمير عن جابر عن ابی جعفر می­کنم اصلاً با سند اهل سنت کلاً فرق دارد از همين ميراث خط غلو هم هست تصادفاً چون عمر ابن شمير و جابر به اصطلاح ماها جزو ميراث خط غلو حساب، خب اين احتمالش اين است که مثلاً اين­ها اهل سنت اين حديث را ديدند از امام باقر برداشتند يک سند برايش جعل کردند به رسول­الله نسبت داده باشند به عکسش احتمالش هست نه اين­که ما از آن­ها گرفته باشيم احتمال هم دارد، چون سند خيلی سند آن­ها عجيب و غريب است اصلاً اسماء عجيب و غريبی دارد و خيلی بهم ريخته است بهم پاشيده است تماماً غرض اين تصور نشود که مثلاً آقايان علمای ما آمدند از کتاب ابن جوزی و از همين به اصطلاح سندی که آن­ها داشتند اين را گرفتند و مثلاً نسبت دادند به امام صادق نه امر به عکسش هم هست مسأله حديث و شناخت حديث و اين طول زمانی که پيدا شده خواهی نخواهی نقاط ابهام زيادی را ايجاد کرده الآنش هم داريم ما و لذا کار بزرگی را که الآن محدث بايد انجام بدهد يک دقت نظر فوق العاده­ای است در اين جهات الآن غالباً می­گويند اين سندش فلان عن فلان ضعيف است اين به درد کار نمی­خورد اين خيلی ضعيف است اصلاً اين طريقه طريقه صحيحی نيست بايد با شواهد با مراجعه به تاريخ مراجعه با به اصطلاح مسندات تاريخی متن حديث و الی آخره تلقی اصحاب بايد آن را به اصطلاح بررسی کرد ما تصادفاً اين حديث را در سه نفر از علمای حله داريم هرسه از علمی حله است هم سيد ابن طاوس،

س: يهودی­ها

ج: بلی

س: ليلة الرغائب

ج: ليلة الرغائب ثلاث ليلة الرغائب است ليکن سه جور نقل شده يا بی سند است مثل ابن طاوس، يا سند عامه است مثل علامه در اجازه بنی زهره مثل عامه است يا علامه در منهاج اصلاً طريق شيعه دارد عمر ابن شمير عن جابر عن ابی جعفر البته، صلاة ليلة الرغائب اهل سنت يک فصل زيادی هم از پيغمبر که هرکه اين نماز را بخواند اين طور می­شود توی کتاب­های شيعه مثلاً تو همين طريق علامه اين نيامده اصلاً اين، فقط نوشته در اولش اذا دخل شهر رجب در اول ليلة جمعه و اين دعا را بخوان و اين نماز را اين دعا را کيفيت را نقل کرده،

4: 22

طريق علامه به کتب اهل سنت يا منبعی که اين را نقل کرده

ج: نه به عنوان اجازه اجازه­ای به همين دعا صلاة ليلة الرغائب اسم برده و سند عين همان سندی است که در ابن جوزی آمده، در موضوعات ابن جوزی سند عين همان سند است علی ای حال اين نکته را من يک کمی طول کشيد می­خواستيم مختصر بگوييم غرض اين نه به اين معنی باشد که ما حرف­مان اين است که در اين جور مقامات دنبال حدالعلم هستيم نه حدالواقع يعنی دلمان می­خواهد حدالواقع رسيدن به حدالواقع خيلی مشکل است حدالعلم معيار حجيت است وقتی سند به اين­ها منتهی می­شود دست نگه می­داريم نه به معنای اين­که اين آمده از يهودی گرفته به امام، اين معنی که خيلی متبذل است اصلاً اين معنای بيهوده­ای است ليکن چون الآن يک مقداری اين حرف­ها راه افتاده لذا اين توضيح را عرض کردم که ما وقتی می­بينيم طبيعتاً توقف می­کنيم حالا وقتی تطابق پيدا کند اگر خود محمد ابن سنان عن مفضل باشد خودش توقف می­آورد اصلاً به طور مطلق خود اين توقف می­آورد ديگر وقتی بنا بشود که آن دعاها هم با دعای يهودی­ها مطابق بشود توقفش بيشتر می­شود يعنی اين فقيه است که حالا عالم است کار محدث است اصطلاحاً فقيه هم کافی نيست فقيه به معنی بعضی از اصطلاحات اين امام فی الشأن يعنی کسی در حديث و رجال امام است او می­تواند تشخيص بدهد و الا اين­که بگوييم ضعيف مجهول ضعيف اين آسان است اين مشکل ندارد، آن مجهول ضعيف اين­که مشکل ندارد اما اين­که بياييم بگوييم اين مثلاً جعل شده دروغ بوده مال يهودی­ها بوده اين يک مراحل بسيار سختی است، مطلب دومی را که امشب می­خواستم عرض بکنم،

س:

45: 23

چيز منظورتان بود در مجموع رسائلی جابر کدام رساله

ج: رساله الميزان الصغيره،

س: چاپ نشده ميزان الصغير

ج: چرا ديگر ايشان چاپ کرده،

س: موازين

ج: موازين الميزان الصغير

س: دعای فلاسفه توی آن است

ج: خيلی هم مفصل است می­گويد علی سيدی الصادق عليه السلام خيلی اسم می­برد چون اين در رسائل ايشان خيلی جاها اسم نمی­برد بعض جاها می­گويد دخلت علی سيدی غير از اين­جا هم می­گويد آوردی آقا؟

س: بلی

ج: و هذا يشبه دعاءالفلاسفه به نظرم

س: قبلاً صفحه­اش را پيدا کنم چون اين رساله

ج: نه اين کتاب مفصل نيست من دارم من می­توانم در بياورم

س:

22: 24

ج: شنيدم يکی از رفقاء گفتم زد توی همين دستگاه گفت در مجله فلان در مصر يا سوريه يک سنی اين را چاپ کرده ديده گفته اين هم منسوب به امام صادق در ادعيه ما اصلاً نيامده اصلاً کلاً ما همچو دعای نداريم، می­گويد و هو يشبه دعاء الفلاسفه آن وقت نماز دارد، نماز و نمی­دانم پنجا بار چندبار سوره اذا زلزلت حساب کردم چند ساعت همان نمازهايش طول می­کشد و نماز و بعد هم يک دعای دارد، حالا اين هم يک مطلب مطلب بعدی آقا.

ببينيد ما در اين اثنای که صحبت می­کردم که مثلاً کتاب ميسنا و مثلاً عمر گفت ميسنا کميسنا اهل کتاب، ديشب ديشب بحث ما علی رضا يک اشاره­ای کرد که اين از قاسم ابن محمد است، عرض کردم کراراً قاسم ابن محمد عند الاطلاق پيش اهل سنت نوه ابوبکر است قاسم ابن محمد ابن ابی­بکر عرض کردم شايد اسم ايشان نه اما جای ديگر قاسم ابن محمد از عمر اين قصه را نقل می­کند که گفته ميسنا در اهل سنت اشکال­شان اين است که قاسم ابن محمد لم يدرک عمر درست هم هست اشکال وارد است چون خود محمد در سال ده قبل از حجة الوداع به چند روز ايشان به دنيا آمده يعنی خود محمد که پدر ايشان است،

س: ذوالحليفه مثلی که گفتند به دنيا آمده، می­گويم خود ذوالحليفه مثلی که به دنيا آمده

ج: همان­جا ديگر يعنی هجده روزه بود که به اعمال رسيدند بعد که مادرش اسماء بنت عميس پرسيد چطوری؟ پيغمبر گفت نه ديگر حالا دوران نفاس تمام شده الی آخره من نمی­خواهم واردی، عرض کنم حضور با سعادت­تان که خود محمد در وقت وفات عمر پانزده سالش بود چون عمر متوفای بيست و پنج است ديگر ايشان ده، می­شود بيست و پنج سال پانزده سال ديگر ظاهراً ازدواج هم نکرده بود حالا قاسم پس قاسم ابن محمد لم يدرک عمر دقت فرموديد،

س: توفيق بزرگی داشته

ج: غرض اهل سنت مثل اين جور که ميسنا کميسنا اهل الکتاب فلان می­گويند آقا اين سند مرسل است قابل قبول نيست اولاً قبل از اين­که وارد اين نکته بشوم يک نکته­ای را عرض بکنم ببينيد ما راجع به اين مطلب که مثلاً عمر تدوين سنن نکرد يا منع کتابت کرد خب ما متون تاريخی داريم يکش همين متن قاسم ابن محمد است يکش آن متنی که آن روز خواند ايشان از کتاب محلی که گفت ما الميسنا؟ شما می­گوييد ميسنا چه است؟ گفت که کتاب کتبه علماء اتقياء ابرار همچو مضمونی که حالا می­گويم دو مرتبه بخواند ببينيد يا يکی ديگر که از عمر نقل شده که اقوامی سابقاً بودند کتاب الله نوشتند بعد چيزهای ديگر نوشتند مخلوط شد به کتاب الله و لذا من گفتم که اين نوشته نشود يا مثلاً فضائل اهل بيت بوده آن از عبدالله ابن مسعود يا مثلاً بايد رجوع به وصايت می­کرده که خود بنده عرض کردم نکات مختلفی نقل شده ديگر در اين جهت، ببينيد يک بحث الآن به طور کلی اين طوری است بحثی که هست می­آيند تک تک اين روايات و مفردات را تک تکش را با دقت بررسی می­کنند سندش متنش تک تک که می­خواهند نتيجه گيری بکنند نتيجه گيری واضح باشد، تک تک بررسی، اين نه فقط اهل سنت الآن غربی­ها عده­ای از مستشرقين اين طوری­اند که آقا اين مطلبی که شما گفتيد که عمر راجع به ميسنا گفته اين مصدرش اين است فرض کن قاسم ابن محمد لم يدرک عمر، اين شنيده اين مرسل است و خودش از عمر نشنيده ما الآن توی بحث خودمان، اين راه را بلد هستيم نه اين­که بلد نيستيم تک تکش را هم بلد هستيم ما وارد نشديم ما اصولاً تو اين راه وارد نشديم چرا؟ چون ما هم دنبال يک نکته ديگری بوديم آن نکته اين بود که می­خواستيم بگوييم يک فتره زمانی اين سنن جمع نشده دنبال اين هستيم ما حالا اين يکش گفته به خاطر فضائل بوده يکش گفته به خاطر مثلاً فرض کنيد ميسنا بوده يکی گفته مخلوط شده يکی گفته به خاطر وصايت بوده بايد در خانه اميرالمؤمنين و الی آخره ديگر نکاتی نکاتی که ذکر شده مختلف است ما الآن تو اين فکر نيستيم و الا انصافاً بايد يکی يکی اين حرف­ها

32: 28

ايشان هم بعد به من امشب گفت که اين را فقط در طبقات از قاسم ابن محمد نقل کرده و به اصطلاح خودشان قاسم ابن محمد عن عمر، حالا آن مال محلی را هم بخوانيد سندش را هم بخوانيد

س: اول طبقات را بخوانم بعد

س: طبقات ابن سعد

ج: بلی طبقات

س: طبقات توی ترجمه قاسم ابن محمد قال اخبرنا زيد ابن يحيي اولاً ببينم که قبلش کجاست؟

ج: حالا آن مهم نيست آن آخرش است الآن اصلاً ما نظر نداريم من فقط می­خواستم اين نکته را توضيح بدهم که اصلاً ما به اين جهت نظر نداريم، حالا بخوانيد

س: قال اخبرنا عبدالله ابن اعلی قال سئلت القاسم يملی عليّ احاديث فقال ان الاحاديث کثرت علی عهد عمر ابن خطاب

ج: اين­که من آن شب نقل کردم که اواخر زمان عمر حديث زياد شده من من اکثار الحديث سه چيز نقل کردم يکی تدوين حديث، يکی کتابة الحديث يکی اکثار من الحديث گفت زياد اين قدر حديث زياد نقل نکنيد دروغ توش می­شود

س: شفاهی زياد نقل شده

ج: همان شفاهی هم زياد شد دقت فرموديد لذا اين سه­تا منع است اين­که می­گويد حالا ما دنبال اين نيستيم که اين سندش درست است يا نه؟ اين اجمالاً اين مطلب را می­گويد و درست هم هست انصافاً حالا من عرض می­کنم دليل بر درستش را بلی،

س: کثرت علی عهد عمر ابن خطاب

0: 30

ان يأتوه بها فلما اتوه بها امر بتحريقها ثم قال ميسنا کميسنات اهل الکتاب

ج: کمُسنات اهل الکتاب

س: قال فمنعنی القاسم يومئذ عن اکتب حديثاً

ج: ببينيد ما الآن نظرمان چه است؟ چون آن را هم الآن می­خوانيم جناب آقای عمر ابن عبدالعزيز که نود و نه هجری خليفه شد به قول خودش تا صد و يک، که يکی از زن­ها متکی رو سرش گذاشت يعنی کشتنش، اين تا اين دو سال اين همه اسم عمر مال دو سال است کلش دو سال است

س: و آن مدح سيدرضی برای ايشان

ج: و مدح سيدرضی برای ايشان، بلی

س: که فرقه ناجيه

ج: بلی يعنی واقعاً بعد از سه صد سال سيد رضی، يابن عبدالعزيز لو بکيت فتاً من امية لبکيتک، انت انقصنا من السب و الشتم فلو امکن الجزاء جزيتک، الی آخره حالا واقعاً عجيب است سيدرضی هم بيايد همچو شخصی را مدحش می­کند به اين ترتيب کلاً دو سال، آن وقت اين کتب الی اهل مدينه نمی­دانم

4: 31

خودش که بعد حالا می­خوانيم که برای من سنن پيغمبر را جمع بکنيد بحث ما در اين است اين فتره زمنی حالا فرض کنيد مثلاً عمر صد و بيست، سال بيست و پنج وفاتش است فرض کنيد از سال بيست منع حديث کرده باشد فرض کنيد يا منع کتابت يا منع تدوين يا فرض کنيم سال پانزده اين تا سال صد حدود هشتاد و پنج سال است حالا ايشان گفته ميسنا کميسنا اهل الکتاب يا نگفته؟ ايشان گفته که اين­ها آمدند خلط کردند بين کتاب الله و حديث رسول خدا و اشتباه شده يا نگفته؟ مهم اين است که در اين فتره وقتی عمر ابن عبدالعزيز به فکر تدوين سنن افتاد کتابی نداشتند ما بحث مان اين است

س: که عرضه کنند بگويند

ج: بگويند ما از اين نوشتيم، عمده بحث اين است الآن تمام بحث اين است بعدها آمدند الی ماشاءالله حديث از ابوهريره نقل کردند الی ماشاءالله از جابر ابن عبدالله نقل کردند الی ماشاءالله از عبدالله ابن عباس نقل کردند، نکته ديگر وقتی که عمر ابن عبدالعزيز به آن واليش می­گويد بنويس می­گويد ان يکتب له احاديث عمره، يک زنی است به نام عمره بنت عبدالرحمن البته کافی هم بخاری هم ازش نقل می­کند صحاح ست کلاً ازش نقل می­کند ايشان در دامنه عايشه بزرگ شده ايشان احاديث زيادی را از عايشه نقل می­کند حالا آن­هم راجع به آن صحبت، ببينيد اگر بنا بود صحبتی بشود، شما اين همه حديث از عبدالله ابن عباس داريد اين همه حديث از ابی­هريره داريد، چرا عمر ابن عبدالعزيز می­آيد می­گويد اين احاديث حالا من احاديث را امروز نگاه کردم توی کتاب تهذيب التهذيب ابن حجر اما در مقدمه­ای که مرحوم آقای بروجردی بر جامع الاحاديث نوشتند از يکی از مصادر اهل سنت دارند سنن عمره، کلمه احاديث نيست ان يکتب اليه بسنن عمره، که چند دفعه عرض کردم بعضی­ها خواندند سنن عمر، خيال کردند مراد عمر ابن، اين نه يک زنی است از انصار به نام عمرة ابن عبدالرحمن ايشان در دامن عايشه بزرگ شده و احاديث عايشه را نوشته من حتی فکر می­کردم تا حالا تا امروز يعنی که شايد احمد در مسند وقتی بخش عايشه را آورده يک قسمتی فقط احاديث عمره باشد چون زياد است می­گويم صحاح ست هم ازش نقل می­کند امروز خودم مراجعه کردم به مسند در اين چاپ جديد به نظرم از چهل و يک از جلد چهل و يک و چهل و دو و چهل و سه چند جلد است اصلاً مسند عايشه در اين چاپ جديد مسند احمد چند جلد است متفرقات ديدم خيلی ديدم متفرقات است ديگر هم ارزش حالا جمع کردن ندارد چند ورق می­زدم يکی پيدا می­شد مراجعه­ای که امروز کردم به خلاف تصور من که يک­جا باشد يک­جا نبود مثل آن صحيفه حمام نبود که حالا بعد عرض می­کنم. حالا به هر حال آنچه که يعنی بحثی

س: اين­ از عايشه نقل می­کند

ج: بلی از عايشه عمره از عايشه نقل می­کند

س: هرچه عايشه خواسته

ج: دقت کرديد و اين معلوم می­شود که اصلاً اين نوشتار مثلاً همين نوشتار حمام ابن منبه اين از ابی هريره نقل می­کند حالا من تو ذهنم بودم که چهار صد و چهل­تا امروز نگاه کردم ابن حجر نوشته صد و چهل­تا، ايشان از يک نسخه خواندند صد و سی و هشت­تا از يک کتاب خواندند حالا به نظر من می­آمد که چهار صد و چهل باشد، من يک­جای ديگر ديدم حالا يادم نيست مصدرش تو ذهنم نيست حالا شايد نگاه کند ايشان حمام ابن منبه بحث سر اين است چطور شد در قرن اول نيامدند مثل فرض کنيم عمر ابن عبدالعزيز که بين اهل سنت به فقه و اين­ها معروف است ايشان بيايد بگويد روايت ابوهريره را نقل می­کنم، يک مشکلی آن وقت چطور شد در قرن دوم و سوم اين قدر از ابی­هريره نقل کردند دقت کرديد اين­که خب پديده واقعی است اين­که ديگر چيزی نيست که حالا، حالا ميسنا کميسنا اهل کتاب گفته باشد يا نگفته باشد، ما چون هدف­مان تو اين قسمت نيست چون آن بگويد شما تند رفتيد آن کذا کرديد مثلاً مسائل مذهبی مطرح شد چه، اصلاً بحث به اين جهت نداريم عمر گفته باشد يا نگفته باشد، به هر حال اين احساس مسأله منع کتابة الحديث را به آن معنای که گفتم خب در مسلم است عن ابی­سعيد خدری اختصاص به عمر ندارد حالا از زمان او فرض کنيد از سال پانزده هجری تا سال هشتاد هجری تا سال صد اين هشتاد و پنج سال را من می­خواهم اين را بگويم جوری برخورد شده که آثار تأليفی نبوده البته يک احتمال حالا به طور کلی من چون نمی­خواهم روی اين مانور بدهيم صحبت شده که اصولاً بنی اميه حالا با آن به اصطلاح شجره خبيثه بودن و شجره ملعونه فی القرآن بودن بعضی از نکات ايجابی داشتند به قول ما، مثبت داشتند، يکی از نکاتشان چون نزديک روم بودند نزديک يونان بودند نزديک روم بودند با فرهنگ و نقل فرهنگ بيشتر آشنا بودند و می­دانستند آنی که عامل نقل فرهنگ است کتابت است خوب دقت کنيد آنی که تاريخ را حفظ می­کند به عنوان يک روح در تاريخ می­ماند آن کتابت است، و الا نقل مفرد يکی نقل بکند يکی ديگر از او نقل بکند اين منقطع می­شود مشوش می­شود مشوه می­شود فرهنگ­ها را خراب می­کند آنی که می­تواند،

س: با اين دستور عمر عبدالعزيز هم به خاطر همين جهت بوده

ج: ها! احسنتم به احتمال بسيار قوی عمر ابن عبدالعزيز روی اين جهت روی تفکر اين فرهنگ است که ما بياييم الآن سنن پيغمبر را بنويسيم الآن بياييم سنن پيغمبر را بنويسيم اگر الآن آمديم نوشتيم اين حفظ می­شود خب اين، البته می­گويند قبل از اين­که اين جمع آوری بشود تمام شدند، يعنی حالا کشتنش يا مرد، به هر حال قصه ايشان تمام شد و لذا نرسيد اين نوشته به ايشان نرسيد حالا اين چون متون مختلف دارد اين­ را هم انشاءالله يک کمی می­خوانيم آن وقت ببينيد چه جوری بوده اين همه شما حديث از عبدالله ابن عباس داريد اين همه حديث شما از جابر داريد اين همه حديث از ابوهريره داريد، داريد ديگر چرا می­گويد ان يکتب له احاديث عمره عن عايشه، دقت می­کنيد يعنی کاملاً محسوس است و بعد هم که می­آييم نگاه می­کنيم فرض کنيد من همه مصادر قديم را عرض می­کنم کتاب اموال ابوعبيد مقدار زيادی از مسائل اموال و اراضی را ايشان از نامه­های که پيغمبر به يمن بعد از به اصطلاح عام وفود به اصطلاح نوشتند هی می­آمدند گروه گروه از يمن مسلمان می­شدند برای آن­ها يک چيزی پيغمبر می­نوشتند بسياری از آن­ها را از اين نامه­ها جمع کردند، عرض کردم در قرن اول ما شواهد روشنی نداريم همين صحيفه صادقه جا داشته همين صحيفه صادقه که الآن معروف­ترين همين کتاب حمام هم روشن نيست يعنی چه روشن نيست؟ خوب دقت کنيد يعنی روشن نيست که اين کتاب در همان وقت معروف بوده به اسم حمام و عمر ابن عبدالعزيز می­دانسته مع ذلک اسم آن را نبرده چون عمر ابن عبدالعزيز مرد ملای است حالا من برای نمونه مثال می­زنم يک عبارتی اگر تفسير درالمنثور سيوطی را در ذيل آيه و من الناس من يشتری لهو الحديث ليضل عن سبيل الله در آن­جا يک نامه­ای را نقل می­کند به نظرم سند هم شايد هم داشته باشد الآن تو ذهنم نيست از عمر ابن عبدالعزيز به معلم اولادش نوشته اولادش را پيش آن معلم که گذاشته توصيه­های به ايشان می­کند خيلی قشنگ است آن نامه انصافاً بينی و بين الله خيلی قشنگ است می­گويد اول مطلبی که به تو می­گويم که اين خيلی مهم است و آبروی خاندان ما را برده آن وقت تعبيرش اين است آبروی خاندان ما را برده بچه­های من را با غناء آشنا نکن، خيلی عجيب است نگذار بچه­های من با موسيقی و غناء آشنا بشوند اين را از اين­ها دور بکن آن وقت تعبيرش اين است فانی سمعت الثقات من اهل العلم يقولون الغناء ينبت فی القلب، ينبت النفاق فی القلب کما ينبت الماء

38: 39

چطور باران که می­آيد زمين توش تخم هست بذر گياه هست می­آيد بالا غنا هم وقتی که انسان شنفت، گناه نفاق مرادش گناه است، چون آدم وقتی موسيقی

س: نفاق گناه است

ج: بلی نفاق گناه گناه در قلب او هست اين گناه بروز می­کند راست هم هست

0: 40

خيلی کارها می­کند

س: جاهای ديگر اطلاق نفاق بر گناه شده؟

ج: بلی زياد،

س: زياده

ج: بلی، اين حالا تعبير خيلی عجيب است فانی سمعت الثقات من اهل العلم حالا همين حديث در کتب اهل سنت به عنوان عن رسول­الله خيلی عجيب است عمر او را به عنوان حديث نمی­شناخته همين حديث البته من سابقاً اسانيد متعددش را نگاه کردم صحيح صحيح شايد نبود اما زياد بود چندتا،

س: تو روايات ما هم

ج: تو روايات ما هم داريم اما صحيح است پيش ما صحيح است اتفاقاً حالا خيلی عجيب است پيش ما از ائمه عليهم­السلام صحيح است و عجيب اين است که عمر ابن عبدالعزيز اولين توصيه­اش می­گويد اين کار را بکن، چون اين آبروی، يعنی اين غناء آبروی خاندان ما را برد بعد می­گويد اولين چيزی که به اين­ها ياد می­دهی، بعد از غناء قرآن است، که هر روز به اين­ها مثلاً قرآن، خيلی نامه قشنگی است آوردش؟

س: می­خواستم الآن متن­هاي چيز را بخوانم آن دستور عمر ابن عبدالعزيز چون متن­های متفاوت دارد

ج: ها! متن متفاوت دارد من می­خواستم بخوانی بخوانيد آقا، البته ما متن بحث عمر ابن عبدالعزيز مال شب ديگر است امروز فقط اشاره می­خواستم بکنم اين را بايد جداگانه اصلاً بررسی کنيم می­خواهيد بگذاريد برای شب ديگر اين عبارت را هم اگر خواستيد بخوانيد در درّالمنثور در ذيل آيه از عمر ابن، خيلی تعبير عجيب خيلی دقت است، يعنی فانی سمت الثقات يعنی معلوم می­شود در قرن دوم و سوم حديث عن رسول­الله شده اما در قرن اول هنوز حديث نبوده،

س: ثقات است

ج: و احتمال دارد از جمله ثقات حضرت باقر باشد حضرت سجاد باشد يعنی حديث بودن اهل بيت با کلام عمر مشکل ندارد، چون عمر به رسول­الله نسبت نمی­دهد اما به اهل علم نسبت می­دهد و علم هم عرض کرديم در اصطلاح آن زمان علم داريم فقه داريم حديث داريم فضل داريم علم همين اصطلاحی است که ما امروز به اصول می­گوييم قواعد و لوازم و ملزومات و اين را اصطلاحاً علم می­گويند حديث آنی که مثلاً قال رسول­الله فقه هم آن استنباطی که در حکم شريعت بوده، فضل هم مثل تاريخ و اين­ها

س: ادبيات هم

ج: ها! من اهل الفضل و العلم می­نوشتند دقت نکردند بعضی­ها اين قدماء کاملاً اين الفاظ را به جا، من اهل الحديث من اهل الفضل، من اهل العلم و الفضل بقم، درباره محمد ابن، من اهل الادب ادب هم يعنی ادب القول نحو و صرف و لغت و اين جور چيزها نه ادب الفعل که اخلاق باشد، يک ادب الفعل داريم يک ادب القول داريم اين اصطلاحات چون بر اثر گذشت زمان يک مقداری روشن نيست حدودی،

س: آن حديث هم هست گفتند فلانی نسابه است حضرت فرمود ذلک الفضل

ج: فضل حضرت فرمود فضل است توی کافی هست بلی حالا غرض اگر خواستيد آن حدي را از درّ المنثور بياوريد خيلی لطيف است خيلی انصافاً بينی و بين الله اين چقدر ظرافت را به کار برده می­گويد اولين چيز اين­ها را که نگذار اين موسیقی گوش کنند غناء را از اين­ها دور کن چون آن زمينه همه گناهان بعدی است اين هم راجع به، پس دقت بفرماييد، بحثی که

س: فصل قبلی بودم اين عبارت چه بوده؟ فانی سمعت اهل

ج: فانی سمعت الثقات من اهل العلم يقولون،

س: اين هم نه نه

ج: الغناء ينبت النفاق فی القلب در درّ المنثور در ذيل آيه لهو الحديث و من الناس من يشتری لهو الحديث در ذيل آيه درّ المنثور اين را نقل می­کند علی ای حال پس بنابراين من می­خواستم يک نکته­ی را عرض کنم نه اين­که ما روش تحقيق را بلد نيستيم می­دانيم الآن وقتی می­خواهيم اين قسمت را بررسی کنيم بايد دانه دانه متون را بياوريم اسانيد مصدر را بياوريم بررسی بکنيم گفته عمر من فقط اگر يادتان باشد، نمی­دانم حالا چون ضبط که شده اگر يادتان، من گفتم ظاهرش اين است که عمر به ميشنا خوشبين نيست حالا نمی­دانستم چرا؟ طبق اين نص هم معلوم، بعد در آن­جا دارد که قالوا، آن مال ابن حزم را بخوانيد يکبار ديگر قالوا اين در، بلی آقا بخوانيد

س: بلی آن عبارت مالی، اين توی درالمنثور هست اين جوری است که و اخرج ابن ابی الدنيا و البيهقی فی سننه عن ابن مسعود قال الغناء ينبت النفاق فی القلب کما ينبت الماء الذر،

ج: عرض کردم اين به روايت نوشتند

س: بلی و اخرج ابن ابی­الدنيا عن ابراهيم رضی الله عنه قال کانوا يقولون الغناء ينبت النفاق

ج: کانوا يقولون،

س: و بعدی هم

ج: عرض کردم سند دارند،

س: بعدی هم که از ابن مسعود است از پيامبر نقل کرده،

ج: سند دارند اما متعدد دارند اما سند صحيح الآن تو ذهنم اين است که نيست سند خيلی صحيح اما به سند معتر داريم ما،

س: کافی بلی

ج: در کافی و اين­ها کما ينبت الماء حالا کافی­اش را تو ذهنم نيست اما می­دانم که سندش صحيح پيش ما صحيح بود از اهل البيت سندش صحيح بود، اما آن­ها دارند سندش خيلی صحيح نيست خب آقا اين هم راجع به اين موضوع پس بنابراين آنچه که الآن مطرح نظر ماست اين است که ما می­خواهيم اين فتره زمانی خوب دقت کنيد اين فتره زمانی حديث، يعنی سنن پيغمبر مکتوب نبود، حالا فرض کنيد مثلاً يک چيزی به اسم کتاب علی موجود بوده آن را هم لا به لا توضيح عرض می­کنم توضيحاتش را عرض می­کنم و لذا من عرض کردم در قرن اول که قرن فقهاست اگر حديث بود حديث را از زاويه فقاهت نگاه می­کردند حالا يک توضيحی چه گفتم ماند؟ راجع به قاسم ابن محمد اين­ها چه آمدند گفتند؟ گفتند مرسل است من توضيح دادم در قرن اول و دوم حديث را از زاويه فقاهت نگاه می­کردند خب قاسم ابن محمد جزو فقهای سبعه است ديگر از فقهای مشهور مدينه است ببينيد در قرن اول و دوم حديثش را قبول می­کردند چون فقيه است مرد بزرگواری است حالا غير از اين­که نوه ابوبکر هم هست اوصافی هم برايش هم ذکر کردند خب يکش هم اين است که خب مثل امام باقر داماد ايشان است يعنی به هر حال يک وجاهت ظاهری يک شخصيت ظاهری که داشته و آن جلالت شأن،

س: انتساب به اميرالمؤمنين هم هست ديگر

ج: جلالت شأنش و پدر ايشان که خب بزرگ شده اميرالمؤمنين محمد چون ابوبکر محمد دو ساله ابوبکر فوت کرد دو سال و خرده­ای در دامن اميرالمؤمنين ايشان بزرگ شد غرضم به هر حال آنچه که ما الآن داريم اين است که در قرن اول و دوم اين را نگاه نمی­کردند مشکله، قرن سوم به بعد اواخر دوم و سوم بحث اين­که به مرسل عمل نکنيم آنجا مطرح شد پس در حقيقت دو زمان است ما اگر الآن خودمان را وصل کنيم به مدينه در سال هفتاد و هشتاد اين حرف قاسم ابن محمد را قبول می­کردند چون فقيه بزرگواری بود،

س: رد می­کردند به مرسل

ج: در سال دويست و بيست و سی می­گفتند آقا مرسل است قبول نکنيد،

س: يعنی اين قواعد را بعداً قرار دادند

ج: اصلاً عرض کردم اين شيخ محمد زاهدی الکوثری چون من نديدم به اين مقداری که ايشان ادعا می­کند در مقدمه کتاب نصب الرايه می­گويند علماء کلاً تا سال دويست به حديث مرسل عمل می­کردند شافعی آمد جلو، چون شافعی در رساله اصلاً بحثی دارد حديث مرسل را قبول نمی­کند، می­گويد شافعی آمد جلو اين کار را گرفت، و الا علماء چون ابوحنيفه قبول می­کند و الا تا سالی، حالا سال دويستش را من نمی­توانم به عهده بگيرم تا سال دويست علماء به حديث مرسل عمل می­کردند خوب دقت کنيد پس در حقيقت قرن سوم حديث شد مرسل،

س: عمل می­کردند يعنی عيب نمی­دانستند

ج: نه عمل می­کردند خود ابوحنيفه فتوی می­داد

س: يعنی رسم بوده يعنی عيب نمی­دانستند

ج: نه می­گفتند فقاهت است اين بيش از روايت است اين شخصی است فقيه است اطلاع به دين دارد بعداً هم عدالت در فقيه را شديدتر می­گرفتند تا يک راوی صرف می­خواهند احکام دينی ازش بگيرند شدت بيشتری به خرج می­دادند،

س: تعبداً يعنی

ج: بلی تعبد می­خواستند بکنند، يعنی قتی بنا بشود در حدس او تعبد بکنند به نقل او بيشتر تعبد می­کنند دقت می­کنيد اين از زاويه فقاهت الآن هم وقتی که ما مطرح می­کنيم مثل ماها حتی مثلاً مستشرق،

س: بخوانم من اين زرکشی تو بحر المحيط اصول فقه که همه اقوال اصولی سنی­ها را جمع کرده آنجا گفته که حکم العمل بالمرسل ذهب الجمهور الی ضعفه و سقوط الاحتجاج به و نقله مسلم فی صدر صحيحه عن قول اهل العلم بالاخبار لاحتمال سماعه من بعض تابعين او ممن لايوثق بصحبته

ج: البته مسلم يعنی قرن سوم است ديگر بعد از شافعی است

س: بلی بعد می­گويد و قال بقبوله مالک و ابوحنيفه و کذا احمد فی اشهر الروايتين عنه،

ج: احمد معلوم نيست نه،

س: و جمهور المعتزله منهم ابوهاشم و اختاره العامدی ثم قال بعض القائلين بکونه حجة فزعم انه اقوی من المسند بثقة التابعی و صحته فی ارساله،

ج: مراد از تابعی مثل حسن بصری اصلاً گفتند که مراسلش از مسانيد ديگران بهتر است البته اين را عرض کردم مراسلی می­آمدند به شخص حساب کردند مثل حسن ابن، مثل قاسم ابن محمد فقيه است اين را قبول بکنيد مثلاً همين قصه امام باقر راجع به سمره زياد دارند ليکن نوشتند محمد ابن علی عن النبی مرسل اين مرسل مال قرن سوم است من می­خواهم تاريخ را که خوب هر عبارتی خوانده می­شود در قرن اول قبول می­کردند چون از زاويه فقاهت نگاه می­کردند يک فقيه بزرگواری دارد اين مطلب را از پيغمبر نقل می­کند دقت کرديد ماها هم الآن در اين زمان غالباً دوتا را نقل می­کنيم می­گوييم قرن سوم اين طور، ليکن اين نکته را می­خواستم اين­جا اضافه کنم، حق اين است که ما اضافه بر نقل خودمان هم اختيار بکنيم.

يکی از کارهای که در حوزه­های ما هست بالاخره ما مسلک قرن سوم را قبول بکنيم يا مسلک قرن اول، انصافاً چون اصل حجيت خبر قبولش با شواهد عقلائی است حرف قرن اول هم خيلی دور از آبادی نيست انصافاً هفتاد هشتاد در صد شواهد می­آورد حالا به حد آن حجيت مصطلح فيمابينه و بين الله شايد نرسد اما انصافاً

س: بر اين نکته کسی که آقای زرکشی می­گويد که اين اصطلاح در بين ما مختص به حديث مربوط به تابعی است نه آنی که در محدثين آوردند می­گويد که می­گويد المرسله هو ترک التابعی ذکر الواسطه بينه و بين رسول­الله و عند الاصوليين المرسله قول من لم يلقی النبی صلی­الله عليه و آله قول من لم يلقی النبی صلی الله عليه و آله قال رسول­الله سواء التابعی ام تابع التابعی بعد خود ايشان در ادامه اين بحث حجيت می­گويد که و اما کلام المحدثين فقال ابن عبدالبر لاخلاف فی انه لايجوز العمل بالمرسل اذا کان مرسله غير محترز يرسل عن غير ثقه

ج: نه آنکه چيز است می­گويد يرسل عن غير ثقه

س: محدثين

ج: بلی عن غير ثقه يرسل عن غير ثقه ببينيد دقت کنيد مطلب عرض کردم من چون خودم هم آدمی خب معلوم است کارهای ما انصافاً اين شيخ محمدزاهد کوثری را الآن نمی­توانم بگويد ايشان می­گويد تا سال دويست علماء عمل می­کردند شافعی آمد جلو اين کار را گرفت عرض کردم روشن نيست چون من اسناد دادم به قائلش، غرضم اين است که اما انصافاً مثل مراسل قاسم ابن محمد قابل قبول است يعنی اين طور نيست اولاً خب ايشان نوه ابوبکر است با آن، بعد هم محيط مدينه محيطی است که افکار عمر رواج دارد ايشان بخواهد يک مطلبی را بگويد خب اعتراض می­کنند که آقا عمر همچو حرفی نگفت شما چطور همچو حرفی اين يعنی آدم تجميع شواهد که می­کند کاملاً واضح است که شواهد مؤيد اين مطلب است که ايشان اين مطلب را يا مشهور در مدينه بوده يا شنيده از عد­ه­­ای غرض شواهد قبول يک فقيهی مثل قاسم ابن محمد برای قبول انصافاً زياد است نمی­شود انکار کرد، جای انکار ندارد، پس اين مطلب که ما اولاً هدف­ما وارد بحث اين جهت شدن نيست هدف ما اولاً اين بود که من تو ذهنم اين بود لذا هم هميشه می­گفتم چرا عمر به ميشنا خوشبين نيست يک عبارتی از ابن حزم باز بياورم ما الميسنا از آن عبارت معلوم می­شود که يهود مدينه به ميشنا خوشبين بودند عمر خوشبين نيست از آن عبارت اين طور در می­آيد چون من تا حالا خيال می­کردم اصلاً يهود مدينه خوشبين نيست يهود مدينه به ميشنا، از آن عبارت در می­آيد،

س: بعد اين عبارت چيز را هم آورده می­خواهم آن مال چيز را، يک ادامه دارد در تأييد فرمايش شما می­خواهيد بخوانم مال عبارت نصب الرايه را

ج: بلی

س: نصب الرايه جلد يک صفحه 22

ج: اين مقدمه محمدزاهد الکوثری است اين حنفی است سعی کرده دفاع بکند از احاديث احناف چون احناف متهم اند که اهل حديث نيستند اهل قياس و رأی اند ايشان می­خواهد دفاع بکند که نه اين طور نيست، بفرماييد

س: می­گويد يری الحنيفة قبول الخبر المرسل اذا کان مرسله ثقه، کالخبر المسند و عليه جرت جمهرة فقهای الامه من الصحابة و التابعي و التابعين الی رأس المأتين،

ج: ببين همين­که من نقل کردم، عين عبارتی که من، تا سال دويست می­گويد اين طور است من عرض کردم خود من با آشنايي با تاريخ دارم فکر نمی­کنم درست باشد مطلب ايشان درست باشد اما ايشان اين طور نقل می­کند،

س: و لا شک ان اغفال الاخذ بالمرسل و لا سيما مرسل الکبار التابعين ترک لشطر السنة، قال ابوداود صاحب السنن فی رسالته الی اهل مکه المتداول بين اهل العلم بالحديث و اما المراسل فقد کان يحتج بها العلماء فيما مضی مثل صفيان ثوری و مالک ابن انس و الاوزاعی حتی جاء الشافعی کلم فيه

ج: البته شافعی کتاب رساله­اش صد و نود و چهار يا نود و پنج نوشته آن نسخه­ای که الآن هست صد و نود و چهار، نود و پنج ادعاشان حالا رأس مأتين حساب کرده سال دويست، عرض کردم من فعلاً نسبت نمی­دهم ايشان نقل می­کند به هر حال اين مطلب را می­خواستم توضيح بدهم پس اين مطلب که الآن می­آيند می­گويند آقا شما می­گوييد قاسم ابن محمد از عمر نقل نکرده ميسنا کميسنا اهل کتاب اين درست نيست مرسل است راسته خب ما هم می­دانيم مرسل است من تاريخش را هم گفتم محمد چند ساله بوده قاسم به دنيا نيامده، اصلاً معلوم نيست ازدواج کرده اين­ها درست است اين حرف­ها اشکال ندارد اما اين­ها دوتا مبنی است يک مبنی در وقتی که خود قاسم ابن محمد گفته سال صد تا سال صد بلکه تا سالی، بلی قبول می­کردند يک مبنا بعد است بعد از انتشار حديث است و سرش هم اين است بعد از انتشار حديث همين مشکلی که الآن ما سر متن داريم بررسی می­کنيم صحبتی که شد نظر به حديث از زاويه حکايت شد آنجا نظر به حديث از زاويه فقاهت شد، چون آن فقيه بزرگواری است حديث نقل می­کند از عمر و در مدينه هم کسی نبود با ايشان اعتراض بکند آقا عمر همچو حرفی نگفته، بچه­های اعتراض بکنند خاندان عمر اعتراض، کسی همچو حرفی را نگفته، آن وقت اين حديث ديگر ايشان خواند من اين را نديده بودم اين مال محلی را من نديدم من تو ذهنم بود که عمر به ميشنا خوشبين نيست و لذا سنن را تدوين نکرد و الا از و اين حديث نشان می­دهد که اصلاً نمی­شناخته ميشنا را اين حديث و ما الميسنا اصلاً سؤال می­کند حالا اين حديث را يکبار ديگر بخوانيد يک نکته ديگر هم می­خواهم در ضمن چون ببينيد آقا هر کلامی يک مصبی دارد يک به اصطلاح مظهر روشنی دارد، هر کلامی يک شئون ثانوی هم دارد آن شئون، حضرت فرمودند ان الکلمه لتنصرف الی سبعين وجهاً بلکه به نظر ما در شئون ثانوی صد هزار وجه هم می­آيد يک شئون ثانوی هم دارد کلام که دلالت­های خاصی دارد بخوان همان حديث عبارت محلی را اين عبارت محلی اولاً مؤيد من است البته من فکر می­کردم يهود مدينه خوشبين نيستند از اين عبارت معلوم می­شود يهود خوشبين بودند عمر خوشبين نبوده، عمر اين تفکر اهل مدينه را يعنی قبول نمی­کرده که افراد خود به خود از مثلاً کلامی بگويد که با کلام پيغمبر خلط بشود اين­ها بشر اند ما هم بشر آنها هم يکی ما يکی چون معروف است که ابوحنيفه به آراء صحابه عمل نمی­کرد بهش گفتند گفت اگر از رسول­الله نقل کردند علی الرأس قبول اگر رأی خودشان است هم رجال و نحن رجال ما هم مثل آن­ها آن­ها يک چيزی به رأی رسيدند ما هم به ذهن­مان رسيده اين طور نيست که ما متعبد به آراء آن­ها بشويم،

س: حالا ما هم به آراء اربعه اهل سنت

ج: هم رجال کما نحن کماهم آن عبارت محلی را بخوانيد دقت کنيد

س: بلی متنش اين بود که ان يهودية جائت الی عمر ابن خطاب

س: آدرسش را هم بگوييد

ج: محلی را خواندند

س: محلی است ديگر آدرسش نوشته، جائت الی عمر ابن الخطاب فقالت ان ابنی هلک

ج: خوانديم آن شب

س: فزعمت اليهود انه لا حق لی فی ميراثه فدعاهم عمر

ج: انی که هلک؟

س: ابنی

ج: ها! پسرم مادر از پسر ارث می­برد بلی بفرماييد

س: فزعمت اليهود انه لا حق لی فی ميراثه و دعاهم عمر فقال أ لا تعطون هذه حقها، فقالوا لانجد لها حقاً فی کتابنا فقال فی التورات قالوا بل فی ميسنا يا مُسنا قال و ما المُسنا قالوا کتاب

ج: و ما الميسنا ببينيد معلوم می­شود که بلد نبوده، من چون همه­اش تفکرم اين بود که يهود مدينه با ميسنا مخالف بودند لذا عمر معتقد نبود از اين عبارت معلوم می­شود نه يهود مدينه معتقد بودند عمر معتقد نبود،

س: احتمال ندارد استفهامش انکاری باشد

ج: نه ميسنا چه است؟ بعد می­گويد حالا خوب دقت کنيد

س: انکاری باشد

ج: بلی

س:

50: 57

ج: نه نه قبول نکرد، و ما الميسنا بخوانيد

س: قالوا کتاب کتبوه اقوام علماء حکماء فسبهم عمر و قال

ج: فسبهم عمر ببينيد يک مطلبی را يک وقتی يکی از آقايونی که با ميراث­های يهود آشنا بود به من می­گفت البته من پيدا نکردم بعد در ميشنا نديدم اين را که ميشنا را به حساب به حسب تاريخ کسانی که اوصياء موسی هستند نوشتند مثل خاندان امامت ما مثلاً ليکن اين عبارت معلوم می­شود مال اوصياء نيست آن تصوری، البته من پيدا نکردم تو ميشنا هم پيدا نکردم حتی آن کسی که آخرين نفر است که دويست و هفده ميلادی است عرض کردم يکی از ربّيون­شان است يکی از ربّی فلان، يوسيکاهان همچو اسمی دارم کتابش را اما ديگر مراجعه نکردم که بخوانم به هر حال اين عبارت کتبه اقوام علما ابرار اوصياء نگفت

س: تصريح ندارد ولی منافات هم ندارد

ج: تصريح ندارد اما منافات هم ندارد اين نه، معلوم می­شود مثل همانی که ما الآن تو ذهن­مان است عده­ای از بزرگان و علمای شان تدريجاً به عنوان سنن شفاهی حضرت موسی جمع کردند جمع نهايش هم دويست و هفده است بعد از ميلاد نه بعد از موسی عليه­السلام دويست و هفده ميلادی اين جمع نهايي کتاب است دقت فرموديد بعد می­گويد فسبهم عمر واضح بود من تو ذهنم واضح حالا اين سندش را بخوانيم مصدر ديگر احتياج نداريم چون ما دنبال،

س: يعنی فسبهم عمر

ج: فحش­شان داد،

س: فحشش داد، سبّ

ج: سبّ سبّ

س: سبّ و لعن

ج: نه لعن که نه به اصطلاح سب يعنی اهانت­شان کرد الفاظ زشت به کار برد دشمنام­شان داد فسبهم عمر، بعد چه دارد،

س: و قال اذهبوا و اعطوا حقها

ج: قبول نکرد گفت ميشنا را قبول نکرد، اين احتمال به هر حال تقويت می­شود که يک روايت ديگر دارد که عمر می­گويد اقوام کانوا قبلکم کتبوا کتب فمثلاً ترکوا کتاب الله اين هم به اين می­خورد يعنی می­خورد اجمالاً اين مطلب را که می­توانيم در بياوريم يک مشکلی عمر با سنن دارد

س: حسبنا کتاب­الله

ج: مثل حسبنا کتاب الله يک مشکلی با سنن دارد آيا تصوری ما الآن چون می­خواهيم منصفانه حکم بکنيم يک مشکلی که اين سنن را تدوين نکرد،

س: عبارت را بخوانم، مال ابن مسعود توی سنن دارمی از ابن مسعود است می­گويد قال بلغ ابن عبده، ان عند اناس کتاباً يعجبون به فلم يزل بهم حتی اتوه به فمحاه ثم قال انما هلک اهل الکتاب قبلکم انهم اقبلوا علی کتب علمائهم و ترکوا کتاب ربهم،

ج: عرض کردم اين تعبير هم آمده اين تعبير که به حساب اگر مسأله­ای، البته علما ابرار درست است اسم اوصياء ندارد من فکر می­کنم عمر البته عرض کردم اين مدلول ثانوی، ثالثی رابعی کلام است اين مدلول اصلی کلام نيست يعنی اگر بنا بشود ما هم مثل آن­ها مثلاً سنن را بنويسی بايد علما ابرار بنويسند خب طبعاً چهره شاخص علماء ابرار اميرالمؤمنين است ديگر،

س: ليکن اين خيلی الآن متن خوبی است، که دقيقاً مطابق همين چيزی که نقل کرديد، مصنف عبدالرزاق حديث شماره 20484 اخبرنا عبدالرزاق عن مُعمر

ج: مَعمر

س: مَعمر عن الزهری عن عربه ان عمر ابن خطاب اراد ان يکتب السنن فاستشار اصحاب رسول­الله صلّی الله عليه و آله فی ذلک فاشاروا انا ان يکتبها فتفق ان يستخر الله فيها شهراً

ج: گفتم يک­ماه طول کشيد پ

س: ثم اصبح يوماً و قد عزم الله له، فقال

ج: خدايا نيتش را يک طرفه کرد بعد از يک­ماه از حالت ترديد آمد جزم و عزم پيدا کرد،

س: فقال انی کنت اريد ان اکتب السنن و انی ذکرت قوماً کانوا قبلکم کتب کتباً فاکبوا عليها و ترکوا کتاب الله

ج: عرض کردم

س: و انی و الله لا البس کتاب الله بشئ ابداً

ج: يا لا اُلبِسُ تلبيس يعنی تشبيه اشتباه بشود با البته خب معلوم بود اين مطلب ايشان که خب هيچ کلامی ممکن نيست با کلام الله اشتباه بشود الآن شما بهترين کتاب­ها فصيح­ترين عبارت­ها را بياوريد يک کلام نهج­البلاغه باشد نهج­البلاغه با آن­ها قابل حساب يعنی جداست ديگر کلام نهج­البلاغه با کلام فصيح­ترين کلمات که برويد جدا می­شود بعد شما تو نهج­البلاغه اميرالمؤمنين يک آيه نقل می­کند از کل نهج­البلاغه جدا می­شود، اصلاً کلام الله يک جوری است که با هيچی تلبيس نمی­شود حالا ايشان گفت البِس اين اشتباه است اگر عرض کردم يک دفعه ما می­گوييم ايشان اين حرف را گفت و ما مناقشه باش می­کنيم من می­خواهم چون ممکن است بگويند آقا نه سند اين حديث روشن نيست مثلاً اين سند ندارد، درست است من عرض کردم وارد اين مفردات نشدم روی اين جهت ما فعلاً دقيقاً نمی­دانيم کدام يکی از اين، مثلاً تلبيس اشتباه بشود قطعاً اشتباه نمی­شود و قطعاً مسلمان­ها به اين فکر افتادند که سنن نوشته بشود اين قطعی است، و قطعاً اين سنن بين مسلمان­ها جاری بوده طبق وعده­ قطعی رسول­الله تارک فيکم الثقلين ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا و ان اللطيف الخبير، نبّهنی انهما لن يفترقا و اين اصولاً خط انبياء بوده ببينيد لقد ارسلنا بالبينات اين تعبير عجيبی است ارسلنا نگفت ارسلت ارسلنا حالا يک شرحی دارد که شايد در قرآن به صيغه جمع و انزلنا معهم الکتاب و الميزان کتاب واضح است ميزان هم که ظاهراً عترت باشد و اهل بيت، ليقوم الناس بالقسط يعنی يک هدف واحد در کل انبياء الهی بوده که اين­ها بايد همراه کتاب و ميزان باشند تطبيقش هم در آيه مبارکه در به اصطلاح روز غدير شد تارک فيکم الثقلين کتاب الله و عترتی پس اين مطلب که ما خيال بکنيم که مثلاً حالا ننوشتند سنن از بين رفت، نه عظمت قرآن و عظمت اسلام جوری بود که حتی اگر ننوشتند اهل بيت به عنوان عدل قرآن محافظ سنن بودند اين يک نکته خيلی عجيب است حالا به حسب ظاهر سر کار نبودن، اولاً خود اميرالمؤمنين که عرض کردم نوشتند و اين نوشتار بعدها روی جهات خاصی که در زندگی آن­ها بود در پيش ائمه موجود بود بعد هم همين کتاب علی آمد و صحبت­های ديگری که انشاءالله اگر فرصت شد در جای ديگری متعرض می­شويم فقط ما الآن نکته­ای را که می­خواستم عرض بکنم در اين­جا در اين توضيح ماسبق بنده در اين بحث مفردات را نخواندم يکی يکی بحث بکنيم يکی يکی سندش را بگوييم آيا اين درست است درست نيست مثلاً بياييم اشکال بکنيم تو می­گويي اشتباه نشود اشتباه نمی­شود اشکال و اصلاً وارد اين بحث نمی­خواهم، می­خواستم بگويم اين مطلب واقعی اين است که مثل عمر ابن عبدالعزيز بعد از هشتاد سال بعد از هفتاد و پنج سال بعد مرگ عمر به فکر جمع آوری سنن می­افتد پس اين مطلب که سنن جمع آوری نشود کاری درستی نبود اصولاً سنة النبی عدل قرآن است، اين همه در روايات اهل بيت آمده لا نقول قولاً خالف قول ربنا او سنة نبينا اصلاً تأکيد رو همين است اين سنن بايد حفظ می­شد و لذا همينی که در جزو آن صحابه اميرالمؤمنين که بابا بنويسيم سنن را اگر بنويسيم بعد اختلاف نخواهد شد آنچه که ما الآن داريم مثلاً در صحيح بخاری يک کتابی است در زکات نوشتاری است از زکات و يکی از عجايب و لطايف کار بعد از سال صد اين نوشته­ها پيدا می­شود که اشهر اين نوشته­ها در بعد از سال صد بين اهل سنت همان صحيفه عبدالله ابن عمر عاص است مثلاً در سال پنجم ما از اين صحيفه خبر نداريم عمر ابن شعيب اين صحيفه را ظاهر می­کند،

س: وقتی منع بر طرف شد رو کردند بعضی­ها

ج: توی حالا منع برطرف شد يا مثلاً آن باطن اهل بيت عليهم السلام که بايد سنن ظاهر بشود بايد سنن مطرح بشود هدف اين بود که هر خليفه­ای بيايد برای خودش سنن درست بکند جلو اين کار گرفته بشود سنن رسول­الله معين بشود آن وقت هم باز همين سنن هم بايد دقيق بشود يک سنن موقت دارند رسول­الله يک سنن دائمی و ثابت دارند رسول­الله در آن روايت معروف ابوجعفر سلام­الله عليه فضيل، فصارت السنة عديل الفريضه، اصلاً سنت معادل با فريضه است فريضه فرضه الله که حالا وارد بحث نمی­شويم مثلاً الآن صحيفه صادقه بعد از سال صد است تقريباً ايشان متوفای صد و بيست و شش است زمان امام صادق يک مسندی هست به زيد نسبت داده شد خب زيد که متوفای يعنی شهيد همين سال­های صد و بيست، صد و بيست و يک است به نام مسند الامام الزيد البته اين مسند انصافاً به لحاظ سندی مشکل دارد تاريخش مشکل دارد، يعنی تدريجاً يکی از کارهای که اتفاق افتاد الاد و احفاد و بستگان صحابه کتاب­های را به اجداد خودشان نسبت دادند مسند زيد زيد عن ابيه السجاد عن ابيه الحسين عن علی سلام الله عليه، مسند عمر ابن شعيد، عمر ابن شعيب عن ابيه الشعيب عن جده يعنی جد شعيب عبدالله عن رسول­الله همين مسندی که به اصطلاح به اسم عبادة ابن صامت هست اين نامه­ای که هست که قضی رسول­الله اقضية من احتمال می­دهم اين نوشتار بوده احتمال قوی می­دهم نوشتار بوده اين الآن در مسند احمد آمده قضی رسول­الله حدود بيست و يکی از اقضية النبی را دارد، از سنن پيغمبر بيست و بيست و يکی من شماره گذاری کردم تقريباً بيست و بيست و يک است چون اختلاف بود که مثلاً اين شماره هست يا نه؟ يکش هم لاضرر و لاضرار است ايشان هم وقتی اين را گفت اين هم متوفای زمان امام صادق است اين شخص اين نوه نوه خود عباده هست اهل سنت هم اين را هم قبول نکردند اين نامه­ای که اين نوشتاری که نوه عباده و لذا توی مسند احمد آمده تو عده­ای از نسخ که شايد ترجيح با آنهاست جزو خود مسند نيست جزو زيادات عبدالله پسرش است چون عبدالله يک مستدرکی بر کتاب پدرش نوشته احتمالاً چون تو بعضی از نسخ جزو خود کتاب است توی بيشتر نسخ جزو زيادات عبدالله است خود احمد هم قبول نداشته علمای ديگر هم اين را قبول نکردند مشکل شان آن قسمت بود، آن وقت يکی يکی ديگر حالا آن مشهورترين کتاب در شيعه کتاب علی بوده که حالا انشاءالله يک دفعه از قرن دوم که رو می­آورند به اين جهت يواش يواش مناقشات در سند شروع می­شود بحث­های سندی و رجالی شروع می­شود و يواش يواش احاديث اوج می­گيرد، يواش يواش از جنبه فقاهت خارج می­شود می­افتد به جنبه حکايت ديگر امشب بس است تا فردا شب اين مقدمه بود که اگر ما وارد خصوصيات نمی­شويم يا مثلاً اصرار نداريم که عمر اين حرف را گفت يا نگفت خيلی الآن به درد کار ما نمی­خورد آنی که به درد ما می­خورد اين قرن اول بعد می­رسيم به فردا شب،

س:

28: 69

حمام را می­گذاريد تو قرن دوم

ج: بعد می­رسيم فردا شب به عباراتی که عمر ابن عبدالعزيز نوشته به همين صحيفه حمام،

س: فقط توی می­خواستم اضافه کنم

ج: مثلاً صحيفه حمام توی عبارت عمر ابن عبدالعزيز نيست اين هم خيلی عجيب است با اين­که از ابوهريره نقل می­کند،

س: اين ابن عبدالبر يک کتابی دارد جامع بيان العلم بفضله

ج: معروف است چرا

س: بلی ايشان آن­جا کلاً روايات منفرده زياد دارد که تو مصادر ديگر نيست برای همه هم با سند است آن­جا يکدانه نقلی دارد که همين داستان عمر را از اميرالمؤمنين هم نقل کرده می­گويد سمعت علياً يخطب يقول اعظم علی کل ماکان عنده کتاب الارجع، اين احتمالاً اشتباه تايپی باشد فمحاه فانما هلک الناس حيث يتبعوا، خيلی واضح است که اشتباهاتی هست احاديث علمائهم و ترکوا کتاب ربه، من اين را توضيحاتش را دادم ديگر بايد جداگانه بحث بکنيم اين بحث مستقلی است فعلاً ربطی هم به اين­جا ندارد البته در بحث نقد متن حديث اثر دارد عده­ای از قضايايي که خيلی عجيب و غريب است به اميرالمؤمنين نسبت دادند به خلفاء نسبت داده شده بوده، خيلی عجيب است اين همين قصه­ای که مثلاً اميرالمؤمنين در بحث نمی­دانم

45: 70

لواط آن شخص را آتش زدند سوزاندند اين در حقيقت اولين کسی که در اسلام سوزاند ابوبکر است در بحث مرتدين البته در بحث مرتدين ما هم عبدالله ابن صبا نسبت داده شده اما در لواط بيشتر که آن را به اصطلاح ابوبکر شخصی به نام فجائه اسلمی به عنوان اين­که مرتد است آوردند مدينه دستور داد مثل قنداق بندش کنند در عبارت عربی قمّت، قمت قمات يعنی قنداق مثل قندان بند دست­هايش بستنش فالقاه فی النار، بعد هم بهش اعتراض کردند که تو چرا اين را سوزاندی؟ لا يعذب بالنار الا ربنا از خود ابوبکر هم نقل شده عند الموت کان يقول ليتنی لم افعل ثلاثاً ليتنی لم احرق احرّق فجائه بالنار،

س: يکی هم لم اکشف بيت فاطمه

ج: و ليتنی ان لم اکشف بيت فاطمه يعنی کامل آن وقت برای ظاهراً توجيه آمدند گفتند علی ابن ابی طالب هم احرق بالنار هم رو عبدالله ابن صباح هم روی لوطی، کان لوطياً بالکوفه، حالا در ابن حزم فقط ديدم من جای ديگر نديدم تو مصادر ما هم آمده که احرقه بالنار اما اسم نبرده در کتاب ابن حزم دارد که اين لوطی اسمش فجائه اسلمی است يعنی دقيقاً همان اسمی

س: همان ابوبکريه،

س: زنده شده بوده

ج: خيلی عجيب است

س: خواستند ماس مالی کنند کار ابوبکر را

ج: آن وقت خود ابن حزم معتقد است که اين مطلب ثابت نيست اول من احرق بالنار خالد ابن عبدالله قسری، با قاف و سين و راء قسری آخرش هم ي است اين است نه علی ابن ابی طالب در حقيقت اين شخص فی الکوفه احرق لوطياً بالنار علی ای حال اين بحث را ديگر حالا فعلاً تا اين­جا که برسيم به کار عمر و بياناتی که ايشان است الآن ما در حقيقت شما را می­خواهيم ببريم در قرن اول، ببينيم تو قرن اول چه شده، حالا مال عمر بوده مال که بوده چه جوری بوده چه موانعی بوده مجموع نقل­ها بيشتر رو عمر است که جلو کتابت سنن را گرفته تدوين سنن را گرفته حالا بياييم قبول بکنيم به خاطر ميشنا شدن بوده به خاطر اينکه خلط با کتاب ربنا بشود الی آخر صحبت­های که شد به هر حال شواهد نشان می­دهد در اين مدت يعنی آنچه که ما الآن داريم و اگر اين کار در قرن اول می­شد اين قدر اختلاف متون حديث نمی­شد حتی حديث واحد در کتاب به اصطلاح مثل بخاری همين حديث ساعدی را که می­گويد آن زن گفت زوجنی يا رسول­الله يک کسی پيدا شد، بعد توی بخاری شايد پنج بار شش بار اين حديث را آورده سه بار يا چهار بارش دو بار يا سه بارش دارد ملکتکها ملکتکها بما معک من القرآن فتعلمها يا بما تعلمها من القرآن حالا آن، در يکی دو موردش دارد زوجتکها در متون ما زياد نيامده در کافی يک بار آمده آن هم زوجتکها خب اين هم بحث ما هست که آيا صيغه عقد نکاح را به لفظ تمليک می­شود خواند زن بگويد ملکتک نفسی، اين در حقيقت منشأ اين اختلاف سر اين حديث است که اگر حديث را قبول کرديم اشکال ندارد ما که حديث را قبول نکرديم اشکال می­کنيم به غير از زوجتک چيزی نگويد و انکحتک علی احتمال،

س: فقط چون خسته هستيد من اين را بخوانم که تکميل فرمايش قبلی­تان آن دعای فلسفی را

ج: فلاسفه دارد،

س: فلسفی را آقای چيز من خود تو وسائل پيدا نکردم چون آن چاپ­ها متفاوت است آقای شيخ باقر شريف توی صحيفه صادقيه می­گويد من الادعيه الفلسفية الجامعة للامام الصادق عليه­السلام هذا الدعاء الجليل، و قد علمه تلمذ العظيم مفخرة الشرق جابر ابن حيان و هو مما يستعان به علی تلقی العلوم و حفظها و الابداع فيها بعد می­گويد که انی کنت الفت سيدی يعنی الامام الصادق صلوات الله عليه کثيراً و کنت لهجاً بالادعيه

ج: لهجاً

س: لهجاً بالادعيه

ج: اين توی ميزان است من دارم رسائل جابر می­توانم بياورم،

س: و

0: 75

ماکان به يدعو به الفلاسفه و کنت اعرضه عليه و کان منها ما استحسنه و منها ما يقول عنها الناس کلهم

ج: ببين منها ما استحي يعنی می­گفتم اين دعا امام گفت خوب است قشنگ است دقت کرديد آن وقت می­آمد به امام صادق نسبت می­داد اين همان مطلبی که من نگفتم احتمال، اين تصريح بهش دارد اين معنايش چه است؟ معنايش اين است که قواعد تحديث را مراعات نکرده، خب بگو بابا عرضت علی الامام فاستحسنه نگو عن الصادق عليه السلام،

س: می­گويد و منها ما يقول عنها ان الناس کلهم يدعون بهذا و ليس فيه خاصيه فلما کثرت عليه علمنی هذا الدعاء و هو من جنس دعاء الفلاسفه بل انه لافرق بينه و بين ما يدعو به الفلاسفه فانه قد اختار من دعاء الفلاسفه اجزائه و

45: 75

فاليه اجزائه

ج: هيچ ما نداريم اصلاً اين دعا حالا ايشان خيلی آقای شريف قرشی تأييد کرده و فلان و مفخرة الشرق و اين­ها

س:

55: 75

ج: بلی تو مختار رسائل چاپ کرده، چه است بابا؟

س: چاپ بيروت بلی صفحه 268 تا 271

ج: نه ديگر تمام شد بحث تمام شد و صلی الله علی محمد و آله،

س: اين سه­تای چيزی هم که فرموديد.